

تأثیر ساختار حزبی بر سیاست خارجی اسرائیل در قبال جمهوری اسلامی ایران

محمد توسلی رکن‌آبادی^۱ - نیما رضایی^۲

تاریخ دریافت: ۸۸/۱۰/۳

تاریخ تصویب: ۸۹/۱/۱۹

چکیده

به دنبال اعلام تشکیل دولت اسرائیل در ۱۴ می ۱۹۴۸ (۲۵ اردیبهشت ۱۳۲۷)، ایران این رژیم را در ۶ مارس ۱۹۵۰ (۱۵ اسفند ۱۳۲۸) به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت. اسرائیل هم در دوران پهلوی دوم، ایران را به عنوان یک «متحد استراتژیک» قلمداد می‌نمود. بن‌گوریون، اولین نخست‌وزیر اسرائیل، دکتترین پیرامونی خود را بر این اساس استوار نموده بود که، اسرائیل باید از طریق اتحاد با کشورهای ترکیه، ایران و اتیوپی، دولت‌های عربی را محاصره نموده تا بهتر بتواند انزوای خویش را کاهش داده و به اهداف خود از جمله امنیت ملی نائل آید. در این تحقیق ضمن بررسی وضعیت احزاب اسرائیلی و تفکیک اردوگاه‌های موجود

۱. استادیار و عضو هیئت علمی گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران (Tavasoli@gmail.com)

۲. کارشناس ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

در میان احزاب، دیدگاه‌های این احزاب در قبال جمهوری اسلامی ایران در سه بازه‌ی زمانی مختلف مورد تدقیق قرار می‌گیرد. دوره‌ی اول از زمان پیروزی انقلاب اسلامی آغاز می‌شود و تا کنفرانس صلح مادرید در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱ ادامه دارد. از زمان کنفرانس صلح مادرید تا زمان مفتوح شدن پرونده‌ی ایران در آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای (IAEA) نیز در دوره‌ی دوم می‌گنجد و دوره‌ی سوم نیز از زمان گشوده شدن پرونده‌ی ایران در شروع و تا زمان حاضر ادامه می‌یابد. این پژوهش در پی آن است که به این سؤال اصلی پاسخ دهد که «دیدگاه‌های حزب یا ائتلاف احزاب حاکم بر کابینه‌ی اسرائیل چه تأثیری بر سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران داشته است؟» و این فرضیه ارائه می‌گردد که «سیاست خارجی اسرائیل در قبال جمهوری اسلامی در سه بازه‌ی زمانی مختلف، از اصول ثابتی پیروی نموده که با تحولات کابینه‌ی اسرائیل دستخوش تغییر نشده است». این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای - اینترنتی تهیه شده است.

واژه‌های کلیدی: اسرائیل، ایران، سیاست خارجی، احزاب اسرائیلی، فلسطین، ائتلاف احزاب حاکم بر کابینه‌ی اسرائیل

مقدمه

اسرائیل، بر اساس دکترین پیرامونی بن‌گوریون سعی داشت تا مناسبات خود با ایران دوران پهلوی را هرچه بیشتر گسترش دهد. به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ۱۱ فوریه ۱۹۷۹، این روابط ویژه، به سرعت قطع گردید و سفارت این کشور در تهران در اختیار سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف)، قرار گرفت. جمهوری اسلامی با توجه به ملاحظات شرعی و انسانی، آرمان فلسطین را در صدر اهداف خود قرار داد. امام خمینی (ره) به‌عنوان رهبر جمهوری اسلامی، اسرائیل را یک «غده‌ی سرطانی» می‌دانست که «باید از صحنه‌ی روزگار محو شود» و بدین گونه اسرائیل از یک «متحد استراتژیک» به یک «دشمن استراتژیک» مبدل شد.

از سوی دیگر در میان احزاب و سیاستمداران اسرائیلی نیز نقطه نظرات متفاوتی پیرامون نوع برخورد و مقابله با ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی وجود داشته است. از آنجا که دولت اسرائیل همواره یک دولت ائتلافی است که در آن یکی از احزاب عمده‌ی حاضر در اردوگاه راست یا چپ به عنوان حزب اصلی، پیروز انتخابات می‌شود و با حمایت سایر احزاب کوچک یا متوسط اسرائیل که اکثراً در اردوگاه‌های «میان» یا «دینی» قرار دارند، نخست‌وزیر را معرفی و کابینه را تشکیل می‌دهد، بنابراین دیدگاه‌های حزب یا ائتلاف احزاب حاکم بر کابینه‌ی اسرائیل همواره نقشی اساسی در فرآیند «تصمیم‌گیری» و «سیاست‌گذاری» کابینه داشته‌است.

این پژوهش در پی آن است که به این سؤال اصلی پاسخ دهد که «دیدگاه‌های حزب یا ائتلاف احزاب حاکم بر کابینه‌ی اسرائیل چه تأثیری بر سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران داشته است؟» همچنین در نظر دارد به این سوالات پاسخ دهد که «کدام دسته از موضوعات غیرمستقیم میان جمهوری اسلامی و اسرائیل وارد اولویت‌های سیاست خارجی ایران شده است؟» و «دیدگاه‌های حزب یا ائتلاف احزاب حاکم بر کابینه‌ی اسرائیل در قبال موضوعات غیرمستقیم میان ایران و اسرائیل چه تغییراتی را تجربه نموده است؟»

به‌نظر نویسنده "سیاست خارجی اسرائیل در قبال جمهوری اسلامی در برهه‌های مختلف، از اصول ثابتی پیروی نموده که با تحولات کابینه‌ی اسرائیل دستخوش تغییر نشده است" و "دو دسته از موضوعات مرتبط با «فلسطین» نظیر تشکیل کشور مستقل فلسطین، بازگشت آوارگان فلسطینی، اخراج و مصادره زمین فلسطینیان و سیاست شهرک‌سازی اسرائیل به همراه هویت اسلامی بیت‌المقدس و موضوعات مرتبط با «جهان عرب» نظیر بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ وارد اولویت‌های سیاست خارجی ایران شده است." نویسنده همچنین بر این عقیده است که "دیدگاه‌های حزب یا ائتلاف احزاب حاکم بر کابینه‌ی اسرائیل در موضوعات مرتبط با فلسطین و مرتبط با کشورهای منطقه به شدت متغیر و گاهاً متضاد بوده است.

نگاهی به احزاب اسرائیلی

احزاب اسرائیلی را در چهار اردوگاه «راست»، «چپ»، «میانه» و «دینی» تقسیم‌بندی نموده‌اند؛ که مهمترین احزاب اردوگاه راست «لیکود، اتحاد ملی و کاخ»؛ مهمترین احزاب اردوگاه چپ «کار، میرتس و عام‌احاد»؛ مهمترین احزاب اردوگاه دینی «مفدال، شاس، دیگل هتوراه، یهدوت هتوراه، آگودات اسرائیل و میماد» و مهمترین حزب اردوگاه میانه «شینوی» می‌باشند (خلیفه، ۱۳۸۴: ۱۴۸ - ۱۴۷).

اخیراً در اردوگاه راست و در حزب لیکود، انشعایی رخ داد که تشکیل حزب «کادپما» ماحصل آن می‌باشد. در رابطه با شیوه‌ی انتخاب نخست‌وزیر و تشکیل کابینه باید گفت که براساس قانون اساسی دولت که در ژوئیه ۱۹۶۸ به تصویب پارلمان رسید، نخست‌وزیر تمام مشروعیت خود را از رأی اعتماد کنیست می‌گیرد و تنها در برابر کنیست مسئول است (عبدالهی و زیبایی، ۱۳۸۴: ۱۶۱).

پس از برگزاری انتخابات مجلس، رئیس‌جمهور یکی از اعضای کنیست (غالباً رهبر بزرگ‌ترین حزب حاضر در کنیست) را مأمور تشکیل کابینه می‌کند (مومنی، ۱۳۸۴: ۱۰۷) و او ۲۸ روز مهلت دارد تا نسبت به معرفی وزرای کابینه‌ی خود جهت کسب رأی اعتماد از کنیست، اقدام نماید. از آنجا که هیچ‌یک از احزاب اسرائیلی توانایی کسب اکثریت نسبی کرسی‌های کنیست (با ۱۲۰ کرسی) را ندارد، همواره با موضوع ائتلاف در میان احزاب اسرائیلی مواجه هستیم. احزاب مختلف ضمن حفظ استقلال تشکیلاتی، با یکدیگر ائتلاف کرده و در انتخابات و سپس داخل کنیست، تشریک مساعی دارند (خلیفه، ۱۳۸۰: ۲۱).

ائتلاف در دولت اصولاً براساس برنامه‌ی سیاسی و مذاکره بین نخست‌وزیر یا نماینده‌ی وی و احزابی که نامزد ورود به ائتلاف هستند، انجام می‌شود، لذا می‌توان گفت برنامه‌ی سیاسی چارچوب مشترک کلیه‌ی طرف‌های ائتلاف است ولی در برخی از موارد احزاب توافق خاصی را با نخست‌وزیر به عمل می‌آورند و خواسته‌ها و وزارتخانه‌های

موردنظر خود را به صورت مکتوب تعیین می‌کنند (wigoder,1994:1415).

و ذکر این نکته ضروری می‌نماید که در سال ۱۹۹۲ و در زمان نخست‌وزیری «اسحاق رابین» قانون انتخاب مستقیم نخست‌وزیر تصویب شد که برای نخستین بار در سال ۱۹۹۶ اجرا گردید.

ارزیابی‌ها این بود که با تغییر روش انتخاب نخست‌وزیر، ثبات نظام سیاسی که همواره و از زمان اعلام موجودیت اسرائیل شکل ائتلافی داشت، افزایش خواهد یافت. این امر به ویژه با افزایش تعداد احزاب کوچک از یک سو و کاهش نفوذ دو حزب بزرگ (کار و لیکود) از سوی دیگر، مورد توجه قرار گرفت. اما آنچه اتفاق افتاد، دور از انتظار بود (شوفانی و ابورمضان، ۱۳۸۳: ۷۲).

سرانجام کنیست در سال ۲۰۰۱ قانون پیشین (انتخاب نخست‌وزیر توسط کنیست) را مجدداً احیا کرد. در جدول زیر فهرست نخست‌وزیران اسرائیل از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تاکنون آورده شده است:

دوره‌ی کنیست (مجلس اسرائیل)	نام نخست‌وزیر	آغاز دوره	دوره‌ی نخست‌وزیری
دوره نهم	مناخیم بگین	۲۰ ژوئن ۱۹۷۷	۱۸
دوره دهم	مناخیم بگین	۵ اوت ۱۹۸۱	۱۹
دوره دهم	اسحاق شامیر	۱۰ اکتبر ۱۹۸۳	۲۰
دوره یازدهم	شیمون پرز	۱۳ سپتامبر ۱۹۸۴	۲۱
دوره یازدهم	اسحاق شامیر	۲۰ اکتبر ۱۹۸۶	۲۲
دوره دوازدهم	اسحاق شامیر	۲۲ دسامبر ۱۹۸۸	۲۳
دوره دوازدهم	اسحاق شامیر	۱۱ ژوئن ۱۹۹۰	۲۴

دوره‌ی کنیست (مجلس اسرائیل)	نام نخست‌وزیر	آغاز دوره	دوره‌ی نخست‌وزیری
دوره سیزدهم	اسحاق رابین	۱۳ ژوئیه ۱۹۹۲	۲۵
دوره سیزدهم	شیمون پرز	۲۲ نوامبر ۱۹۹۵	۲۶
دوره چهاردهم	بنیامین نتانیاهو	۱۸ ژوئن ۱۹۹۶	۲۷
دوره پانزدهم	ایهود باراک	۶ ژوئیه ۱۹۹۹	۲۸
دوره پانزدهم	آریل شارون	۷ مارس ۲۰۰۱	۲۹
دوره شانزدهم	آریل شارون	۲۷ فوریه ۲۰۰۳	۳۰
	ایهود اولمرت		۳۱
	تزیپی لیونی		۳۲
	بنیامین نتانیاهو		۳۳

منبع: <http://www.knesset.gov.ir/govt/heb/memshalot.asp>

که از این میان «مناخیم بگین» از حزب حیروت (در ۱۹۷۳ به لیکود پیوست) متعلق به اردوگاه راست، «اسحاق شامیر» از حزب لیکود، متعلق به اردوگاه راست، «شیمون پرز» از حزب کار، متعلق به اردوگاه چپ، «اسحاق رابین» از حزب کار، متعلق به اردوگاه چپ، «بنیامین نتانیاهو» از حزب لیکود، متعلق به اردوگاه راست، «ایهود باراک» از حزب کار، متعلق به اردوگاه چپ، «آریل شارون» از حزب لیکود (و بعدها کادیم) متعلق به اردوگاه راست، «ایهود اولمرت» از حزب کادیم، متعلق به اردوگاه راست و «تزیپی لیونی» از حزب کادیم، متعلق به اردوگاه راست بوده‌اند.

بررسی دوره‌های مختلف زمانی میان اسرائیل و ایران:

در این پژوهش سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران را به سه بازه‌ی زمانی تقسیم می‌نماییم:

دوره‌ی اول) از پیروزی انقلاب اسلامی تا کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱.

دوره‌ی دوم) از کنفرانس مادرید تا زمان مفتوح شدن پرونده‌ی ایران در IAEA.
دوره‌ی سوم) از زمان گشوده شدن پرونده‌ی ایران در آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای تا زمان حاضر.

در دوره‌ی اول، اگرچه روابط رسمی دیپلماتیک میان ایران و اسرائیل قطع گردید، سفارتخانه اسرائیل در ایران در اختیار سازمان آزادیبخش فلسطین قرار گرفت و حمایت ایران از مقاومت اسلامی در فلسطین و لبنان خشم مقامات رژیم صهیونیستی را برانگیخت، ولی اسرائیل بنابر ملاحظات ژئوپلتیک و همچنین دکترین «پیرامونی بن‌گوریون» همواره پالس‌هایی به سمت ایران گسیل می‌داشت که حاکی از تمایل این رژیم به برقراری روابط دوستانه با ایران بود. حمله‌ی هفتم ژوئن ۱۹۸۱ (۱۷ خرداد ۱۳۶۰) به تأسیسات هسته‌ای عراق موسوم به اوسیراک اگرچه موید این نکته بود که اسرائیلی‌ها در موضوع «حفظ موجودیت و بقا» هیچگونه انعطافی از خود نشان نمی‌دهند، ولی انتخاب زمان حمله پس از حمله‌ی ناموفق نیروی هوایی ایران به این تأسیسات در ۳۰ سپتامبر ۱۹۸۰ (۸ مهر ۱۳۵۹) (رضایی، ۱۳۸۷: ۱۸ - ۱۰)، حاوی «پیامی در لفافه» برای ایرانیان بود که اسرائیل بی‌تمایل نیست که عراق را در جنگ علیه ایران شکست خورده ببیند.

از سوی دیگر موارد زیادی در مطبوعات اروپایی و آمریکایی درج گردید که از تمایل اسرائیل به فروش تجهیزات موردنیاز ایران در جریان جنگ تحمیلی پرده برمی‌داشت. اگرچه در تمامی این موارد لحاظ نمودن منافع اقتصادی برای صهیونیست‌ها در اولویت قرار داشت، ولی نمی‌توان تمایل اسرائیلی‌ها جهت بهبود روابط با جمهوری اسلامی را نادیده گرفت. هفته‌نامه آلمانی اشپیگل در یکی از شماره‌های خود (۱۹۸۶/۱۲/۱) نوشت:

«اسرائیل در سال ۱۹۷۹ برای بهبود وضع یهودیان ایرانی و برقراری تماس با رژیم انقلابی، با تحویل محموله‌های کوچک وارد معامله گردید. هنگامی که در اوایل سال ۱۹۸۰ «مناخیم بگین»، نخست‌وزیر وقت، مجوز فروش یک فروند کشتی لاستیک‌های هواپیما صادر کرد، واشنگتن به متحد خود یادآوری کرد که در هنگام بحران گروگان‌گیری در تهران، از تحریم صدور تجهیزات نظامی [اعمال شده توسط] آمریکا پیروی نماید... مرکز این روابط پنهانی [بین رابطان اسرائیلی و ایرانی] سفارتخانه ایران در لندن، واقع در خیابان «ویکتوریا» بود. این محل، مرکز تماس «عدنان خاشقی» فرد ثروتمند سعودی با «منوچهر قربانی‌فر» دلال ایرانی اسلحه قرار گرفت. «خاشقی» نیز با دو تن از واسطه‌های اسرائیلی، تماس‌هایی برقرار ساخت: یکی از آنها «ال شوئیمر» موسس صنایع هوایی اسرائیل و دوست «شیمون پرز» که بعدها نخست‌وزیر آن کشور گردید، بود و دیگری «یعقوب نیمرودی» دلال اسلحه‌ی مقیم لندن بود که سال‌ها به‌عنوان وابسته‌ی نظامی اسرائیل در تهران کار کرده بود... در پایان سال ۱۹۸۳، از نظر آمریکائی‌ها تماس میان اورشلیم و اعضای رژیم حامی تروریسم [ایران]، بیش از حد زیاد شده بود. آنها (آمریکائی‌ها) هفت مورد اعتراض به اسرائیلی‌ها داشتند...» (گلپور چمرکوهی، ۱۳۸۱: ۸۱۴).

مورد دیگر که از تمایل اسرائیلی‌ها جهت فروش سلاح‌های مورد نیاز ایران در جنگ تحمیلی (البته با اهداف خاص خود) حکایت دارد، ماجرای «مک فارلین» (مشاور امنیت ملی ریگان) است که در محافل غربی از آن به «ایران-کنترا» یاد می‌شود. در گزارش کمیسیون تاور، که به دستور «رونالد ریگان»، رییس جمهور وقت آمریکا، و به منظور بررسی عملکرد شورای امنیت ملی آمریکا در موضوع «ایران-کنترا» تشکیل شد، به تمایل اسرائیلی‌ها جهت

فروش سلاح به ایران اشاره شده و آمده است:

”... اسرائیلی‌ها قرار بود هشتاد فروند موشک هاوک را ظهر روز جمعه ۲۲ نوامبر ۱۹۸۵ (اول آذر ۶۴) در یک کشور ثالث، تحویل بدهند. قرار بود موشک‌ها در سه هواپیمای دربست بار شده، تا دو ساعت بعد عازم تبریز گردد. هنگامی که پرواز اولین هواپیما را «منوچهر قربانی‌فر» مورد تأیید قرار می‌داد، دستوراتی برای رهایی ۵ تبعه‌ی آمریکایی در بیروت داده می‌شد. هیچ‌کدام از هواپیماها در تبریز به زمین نمی‌نشستند، مگر آنکه کلیه‌ی گروگان‌ها به سفارت آمریکا در بیروت تحویل داده شده باشند؛ سپس ۴۰ هاوک دیگر تحویل می‌شد.

... در ۲۵ نوامبر هواپیما یک کشور اروپایی را ترک کرد. گرچه تحویل سه روز به تأخیر افتاده بود و هواپیما فقط ۱۸ «هاوک» را حمل می‌کرد. هیچ گروگانی هم در نتیجه این تحویل آزاد نشد.

... مشکل دیگر مارک‌های اسرائیلی منقوش روی موشک‌های هاوک بود. قربانی‌یفر به کمیسیون گفت که این امر ناخشنودی شدیدی در ایران ایجاد کرد و نتایج وخیمی برای روابط نوظهور داشت. در نهایت ایرانی‌ها ۱۷ هاوک را برگرداندند. هجدهمین هاوک نیز برای تعیین کارآیی موشک‌ها، به سمت یک هواپیمای عراقی در خارک شلیک شد... در ۳۰ نوامبر مک فارلین از سمت مشاور امنیت ملی استعفا داد.

(The Tower Commission Report, 1987:39-54)

در برخی از کتب غربی که توسط نویسندگان صهیونیست منتشر شده به این نکته اشاره شده که اسرائیلی‌ها، مک‌فارلین، مشاور امنیت ملی ریگان، را جهت فروش اسلحه به ایران تحت فشار قرار دادند و مسایلی نظیر آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان پوششی

بر این مسأله بود:

«...اسرائیل از قرار گزارش‌های منتشره بیش از یک میلیون دلار از فروش تسلیحات به ایران در اواسط سال‌های دهه‌ی ۱۹۸۰، به خاطر عملیات مخفیانه‌ی اسرائیل و آمریکا دریافت کرد.

...«امیرام نیر»، «ال شوئیمر» و «یعقوب نیمرودی»، یعنی سه فرد عمده‌ای که در آغاز سال ۱۹۸۵ تصمیم گرفتند، کانال دیگری در رقابت با گروه اورا^۱ به وجود آورند...

... «نیر» که از رابطه ویژه‌ی «مک فارلین» با «رافی ایتان» آگاه شده بود تصمیم گرفت که کار را با تماس با «مک فارلین» آغاز کند. به هر حال «مک فارلین» مشاور امنیت ملی رییس جمهور آمریکا بود. «نیر» به واشنگتن پرواز کرد و به «مک فارلین» اظهار داشت که یا آمریکایی‌ها باید با گروه آن‌ها برای فروش جنگ‌افزار به ایران همکاری کنند و یا... «مک فارلین» پیام را گرفت. مفهوم سخنان «نیر» این بود که اگر «مک فارلین» با آن‌ها همکاری نکند، آن‌ها موضوع جاسوسی‌اش را فاش خواهند کرد. با توجه به این که «مک فارلین» راهی برای رهایی از آلودگی مذکور نداشت، ترتیبی داد که «نیر» با دو نفر از کارکنان شورای امنیت ملی تماس حاصل کند...» (بن مناشه، ۱۹۹۳: ۱۱۲ - ۹۵).

«هرش گودمن» نیز مدعی است که اسرائیل در سال‌های ۱۹۷۹-۱۹۸۰ تا ۱۹۸۵-۸۶ قصد معامله‌ی تسلیحاتی مخفی با جمهوری اسلامی را داشته است (Goodman, 1991:213). به نظر می‌رسد دوران استقبال اسرائیلی‌ها از برقراری روابط حسنه با جمهوری اسلامی تا زمان کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید ادامه داشت. اگرچه در طول این دوران با مسایلی

۱. (Ora) گروه اسرائیلی فروشنده‌ی سلاح به ایران در دوران فرماندهی بنی صدر بر قوای مسلح جمهوری اسلامی.

نظیر تعطیلی سفارت اسرائیل در تهران و تحویل آن به «ساف»، حمایت ایران از مقاومت اسلامی در فلسطین و لبنان، اعلام روز جمعه آخر ماه مبارک رمضان به عنوان روز قدس از سوی رهبر انقلاب اسلامی، اعزام نیرو به لبنان از سوی جمهوری اسلامی در جریان حمله‌ی اسرائیل به لبنان در ۱۹۸۲، حمایت همه‌جانبه از انتفاضه‌ی اول فلسطینی‌ها در ۱۹۸۷ از سوی مقامات جمهوری اسلامی، اتحاد جمهوری اسلامی با کشور سوریه و از دگر سو ر بوده شدن چهار دیپلمات جمهوری اسلامی توسط نیروهای شبه نظامی «فالانژ» لبنانی وابسته به اسرائیل مواجهیم ولی شواهد حکایت از آن دارد که اسرائیلی‌ها «دکترین پیرامونی» بن‌گوریون را در صدر اولویت‌های سیاست خارجی خود قرار داده بودند. نکته‌ای که در زمینه‌ی حمایت مستقیم و غیرمستقیم اسرائیل از ایران در جریان جنگ تحمیلی^۱، لازم به ذکر به نظر می‌رسد آن است که اسرائیل، عراق بعثی را یک «تهدید استراتژیک» برای خود می‌پنداشت و با توجه به دغدغه‌ی تمامی سیاستمداران اسرائیلی در موضوع «موجودیت و حفظ بقا» حمایت اسرائیل از ایران در جریان جنگ با عراق علیرغم مخالفت آمریکایی‌ها، ریشه در این موضوع داشت. ضمن آن‌که منافع مالی حاصل از فروش تجهیزات نظامی به ایران نیز برای اسرائیلی‌ها قابل چشم‌پوشی نبود.

در طی این دوران (۱۹۹۳-۱۹۷۹) چهار نخست‌وزیر و جمعاً ۸ کابینه در اسرائیل دولت را در اختیار داشتند که از این چهار نخست‌وزیر دو تن یعنی «مناخیم بگین» و «اسحاق شامیر» به حزب لیکود و اردوگاه راست تعلق داشتند و دو تن دیگر «شیمون پرز» و «اسحاق رابین» از حزب کار و اردوگاه چپ بودند. نکته‌ی حائز اهمیت آن است که سیاست‌های این ۸ کابینه در موضوع ایران با آنکه خاستگاه و دیدگاه‌های متفاوتی در زمینه‌ی مسایل سیاست خارجی داشتند، تفاوتی نداشت و طی این دوران علیرغم سمت‌گیری مقابله‌جویانه

۱. در مقابل برخی معتقدند که تحریک صهیونیست‌ها علت اصلی حمله عراق به ایران بوده است. بنگرید به: محمود طلوعی. آفت جهانی، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۶: ۱۴۷-۱۴۶.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی در قبال اسرائیل، دولتمردان اسرائیلی به دلایلی نظیر «تلاش برای ایجاد یک کودتای طرفدار غرب در ایران، برقراری رابطه با نیروهای ملی و محافظه‌کار ایرانی، جلوگیری از لغزش ایران به دامن شوروی و آزادی‌گروگان‌های آمریکایی در لبنان» (Mahler, 1990: 151) و همچنین حضور یازده هزار و پانصد یهودی در ایران (Dela, 2001: 5)، همواره به از سرگیری مجدد روابط با ایران تمایل نشان می‌دادند.

در دوره‌ی دوم که از زمان کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱ آغاز شده و تا سال ۱۳۸۲، سالی که پرونده‌ی فعالیت‌های هسته‌ای ایران در آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) مفتوح گردید، ادامه داشت، شاهد چرخشی ملموس در سیاست خارجی اسرائیل در قبال جمهوری اسلامی هستیم. در پایان دوره‌ی اول، جهان شاهد فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، حمله‌ی عراق به کویت و اتخاذ سیاست «نظم نوین جهانی» از سوی ایالات متحده بود. در ایران نیز رهبری جمهوری اسلامی پس از ارتحال حضرت امام خمینی (ره)، در اختیار آیت‌اله خامنه‌ای قرار گرفت که ایشان نیز خود را مصمم به ادامه‌ی راه امام خمینی (ره) در زمینه‌ی حمایت از آرمان فلسطین می‌دانست. از دیگر سو با تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ و حذف پست نخست‌وزیری از قانون اساسی و ایجاد پست ریاست جمهوری شاهد انتخاب آقای هاشمی رفسنجانی به عنوان رئیس جمهور هستیم. ایشان با اتخاذ سیاست «منفعت محور یا اصلاح‌طلبی اقتصادی» و اعلام سیاست عادی‌سازی در صحنه‌ی سیاست خارجی که بر مبنای توجه به منافع ملی و ترتیبات منطقه‌ای و پرهیز از تحریک دیگران قرار داشت (ازغندی، ۱۳۸۱: ۱۸-۱۵)، ضرورت برقراری روابط عادلانه با کلیه‌ی کشورهای جهان منهای اسرائیل را در دستور کار قرار داد.

در چنین شرایطی و با توجه به فرسایش توان عراق بر اثر درگیر شدن در دو جنگ منطقه‌ای علیه ایران و کویت و دور شدن این کشور از هرگونه رویارویی احتمالی اعراب و اسرائیل و همچنین حدوث تغییرات بنیادین در نظام بین‌الملل، «کنفرانس مادرید در ۳۰

اکتبر ۱۹۹۱، زیر نظر آمریکا و روسیه و با مشارکت هیأت‌هایی از کشورهای درگیر با اسرائیل افتتاح شد و پس از ایراد سخنرانی‌ها در جلسه‌ی عمومی کنفرانس که دو روز متوالی به طول انجامید، مذاکرات مستقیم دو جانبه بین اسرائیل و هیأت‌های سوریه، لبنان، اردن و نمایندگانی از اراضی اشغالی فلسطین آغاز شد. (النهار، ۱۹۹۱/۱۰/۳۱: ۲) در اواخر اوت ۱۹۹۳، پس از یازده دور مذاکره‌ی دو جانبه که در طول سال‌های ۱۹۹۲ و ۱۹۹۳ برگزار شد، سازمان آزادیبخش فلسطین و اسرائیل، با اعلام دستیابی به توافق و به رسمیت شناختن یکدیگر جهان را غافلگیر کردند و سازمان آزادیبخش فلسطین اعلام کرد که خشونت را کنار گذاشته است. در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳، دو طرف موافقتنامه‌ی اسلو را در زمین چمن کاخ سفید امضاء کردند. این موافقتنامه توسط شیمون پرز، وزیر خارجه‌ی اسرائیل، و محمود عباس، عضو کمیته‌ی مرکزی سازمان آزادیبخش فلسطین، با حضور اسحاق رابین، نخست‌وزیر اسرائیل، یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین و بیل کلینتون، رئیس جمهور آمریکا امضاء شد (دراسات الفلستینیه، ۱۳۸۴: ۳۴۶ - ۳۴۵).

در مقابل جمهوری اسلامی ایران، ضمن اشاره به این موضوع که اسرائیل هیچگاه به پیمان‌های خود پایبند نبوده، تنها راه حل موضوع فلسطین را برقراری یک صلح جامع و عادلانه در پرتو «مقاومت و ایستادگی در مقابل اشغالگری رژیم صهیونیستی» جهت احقاق حقوق کلیه‌ی ساکنان اصلی و آوارگان فلسطینی دانست. ادعایی که سیر حوادث پس از امضای موافقتنامه‌ی اسلو، حقانیت آن را اثبات نمود. مخالفت جمهوری اسلامی با روند سازش اعراب بدون در نظر گرفتن حقوق مردم، از نظر اسرائیلی‌ها براساس این هدف بود که ضمن منزوی نگه داشتن اسرائیل و دور نمودن این کشور از مناسبات منطقه‌ای، قدرت منطقه‌ای اسرائیل را به چالش بکشاند. ایالات متحده هم که اسرائیل را «همواره سد راه و مانعی بزرگ بر سر راه رژیم‌های نامطلوب از نظر آمریکا همچون ایران، سوریه و عراق» (عبدالله خانی، ۱۳۸۲: ۱۱۹) می‌دانست و به دلایل گوناگون از جمله دلیل ذکر شده، اسرائیل

را یک «متحد استراتژیک» برای خود می‌پنداشت، بر حجم حملات تبلیغاتی- سیاسی خود علیه تهران افزود و ایران را به عنوان کشوری که در روند صلح خاورمیانه سنگ‌اندازی می‌کند، معرفی نمود و با اتخاذ سیاست‌هایی نظیر «مهار دوگانه»، گزینه Regime Change را در دستور کار خود قرار داد. اسرائیل نیز به منظور تحت فشار قرار دادن ایران و دست کشیدن این کشور از مواضع خود، از طریق لابی پرنفوذ صهیونیستی در آمریکا به تصویب قوانین ضد ایرانی در کنگره و سنای آمریکا پرداخت. تصویب قوانینی نظیر قانون داماتو با رویکرد تحریمی، از آن جمله‌اند تا این پیام آشکار را به تهران مخابره نماید که منافع و روابط واشنگتن- تل‌آویو در هم تنیده است. متهم نمودن ایران به نقض گسترده‌ی حقوق بشر، حمایت از تروریسم، برهم زنده‌ی امنیت منطقه و تلاش در جهت براندازی دولت‌های منطقه اتهاماتی بودند که جمهوری اسلامی از ابتدای پیروزی انقلاب اسلامی با آن‌ها مواجه بود، لکن در این دوره بر حجم و کیفیت این اتهام‌ها افزوده شد.

در این دوران پنج نفر زمام امور در کابینه‌ی اسرائیل را به دست داشتند که عبارتند از: «اسحاق رابین» از حزب کار، «شیمون پرز» از حزب کار و متعلق به اردوگاه چپ، «بنیامین نتانیاھو» از حزب لیکود متعلق به اردوگاه راست، «ایهود باراک» از حزب کار و «آریل شارون» از حزب لیکود.

نگاهی اجمالی به سیاست‌های اتخاذ شده توسط کابینه‌ی این افراد روشن می‌سازد که اگر چه در دوره‌ی دوم (از کنفرانس صلح مادرید تا سال ۱۳۸۲) شاهد تغییر مشی سیاست خارجی اسرائیل نسبت به جمهوری اسلامی هستیم که طی آن جمهوری اسلامی به‌عنوان یک «تهدید امنیتی» برای اسرائیل مطرح گردید، لکن هیچگونه تغییری در رویکرد اسرائیل نسبت به جمهوری اسلامی در دولت‌های چپ و راست شاهد نیستیم و تمامی دیدگاه‌ها یک خط سیر که همانا «لزوم اعمال فشار اقتصادی- ایدئولوژیک- سیاسی- تبلیغاتی علیه جمهوری اسلامی» می‌باشد را دنبال نمودند. اگر در دوره‌ی اول اسرائیل در صدد بود تا با اهداف و دلایل

مختلف خود را به جمهوری اسلامی نزدیک سازد، در دوره‌ی دوم نه تنها هیچگونه اقدامی در راستای برقراری روابط انجام نمی‌دهد، بلکه رویکرد «ضد ایرانی» خود را تشدید می‌نماید. اگر در دوره‌ی اول اسرائیل سیاست «دو خطی یا دو جنبه‌ای»^۱ (حاجی یوسفی، ۱۳۸۲: ۱۴۶)، یعنی هم تلاش جهت برقراری رابطه با ایران و هم تلاش در جهت تضعیف این کشور را اتخاذ نموده بود، این رویکرد در دوره‌ی دوم جای خود را به رویکرد «خصمانه سخت» می‌دهد و گزینه‌ی «تغییر نظام» به اولویت اصلی سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران تبدیل می‌شود. یکی از نویسندگان در کتاب خود که در سال ۱۹۹۷ منتشر گردید، دو هدف اصلی برای سیاست‌های منطقه‌ای اسرائیل متصور می‌شود که عبارتند از: کسب برتری در خاورمیانه و حمایت از ثبات رژیم‌های منطقه به استثنای جمهوری اسلامی ایران و عراق (جدای از یک مقطع کوتاه). وی همچنین معتقد است که اسرائیل در پی سرنگونی نظام جمهوری اسلامی است و مهمترین علت دشمنی اسرائیل با ایران را میل رژیم صهیونیستی برای استیلاجویی بر خاورمیانه می‌داند (Shahak, 1997:69).

در دوره‌ی سوم که از زمان مفتوح شدن پرونده‌ی هسته‌ای ایران در IAEA آغاز می‌شود؛ اسرائیل، جمهوری اسلامی را به عنوان یک «تهدید استراتژیک» قلمداد می‌نماید. تهدیدی که بقای اسرائیل را نشانه رفته است. در این دوران که با تحویل موشک شهاب ۳ به نیروی هوایی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی در تیرماه ۸۲ (رضایی، ۱۳۸۷: ۱۳۶) تقارن دارد، اسرائیل این خط تحلیلی را به جهانیان القاء می‌نماید که برنامه‌ی هسته‌ای جمهوری اسلامی ماهیت نظامی دارد و ایران با ساخت کلاهک‌های اتمی و موشک‌های بالستیک قصد دارد اسرائیل و حتی اروپا و آمریکا را مورد حمله اتمی قرار دهد و از آنجا که برخی از مقامات و نهادهای انقلابی ایران خواستار محو اسرائیل شده‌اند، بنابراین اسرائیل مجبور است جهت حفظ بقای خود، همانند سال ۱۹۸۲ که تأسیسات هسته‌ای عراق، موسوم به اوسیراک را طی

1. Double-Track Policy

یک حمله هوایی نابود نمود، خود دست به کار شود و تأسیسات هسته‌ای ایران را با خاک یکسان نماید. این موارد در کنار رویدادهایی نظیر حذف دو دشمن دیرین ایران، یعنی طالبان و صدام حسین توسط ایالات متحده و وارد شدن عنصر شیعی در ساخت قدرت منطقه که منجر به اعلام قصد ایران جهت تشکیل «هلال شیعی» در منطقه به وسیله‌ی شاه اردن گردید، موجب شد که اسرائیلی‌ها توازن قوا در منطقه را به زیان خود بر هم خورده ببینند و به این نتیجه برسند که ایران در حال افزایش قدرت منطقه‌ای خود به بهای کاهش امنیت اسرائیل است و تنها راه بالانس مجدد قوا در منطقه، توقف برنامه‌ی هسته‌ای صلح‌آمیز ایران است. ۱۷ نوامبر ۲۰۰۳ (۲۶ آبان ۸۲) مئیرداگان، رییس سازمان موساد، در برابر کمیته‌ی روابط خارجی کنست تأکید کرد که وجود یک ایران هسته‌ای «بزرگ‌ترین تهدید برای موجودیت اسرائیل از زمان تأسیس دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸» خواهد بود (صفتاج، ۱۳۸۶: ۲۰۵).

آریل شارون، نخست‌وزیر اسرائیل، نیز در سخنانی اظهار داشت: «اسرائیل با یک تهدید جدی مواجه است و به همین دلیل باید با استفاده از قابلیت‌های پیشگیرانه از کشور دفاع کند». (<http://www.WorldTeribune.com>, 30 July 2004) امیر پرتز، رهبر حزب کار اسرائیل، نیز طی سخنانی گفت «مردم اسرائیل بیش از هر چیزی به امنیت نیاز دارند و مسأله‌ی امنیت برای آنان و پشتیبانی نظامی از این امنیت در اولویت قرار دارد و در مبارزات انتخاباتی مطرح خواهد شد» (الشرق الاوسط، 10 / December / 2005).

در این راستا بود که سیل تهدیدات لفظی مقامات سیاسی و نظامی اسرائیل مبنی بر حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران جاری گردید. لکن با گذشت زمان دولتمردان اسرائیلی معادله‌ی «هزینه- فایده» حمله به تأسیسات هسته‌ای ایران را باز تعریف نمودند و استراتژیست‌های اسرائیلی ضمن توجه به پارامترهایی نظیر توان نسبی پدافند هوایی ایران، بازسازی توان نیروی هوایی ایران، قدرت برتر موشکی ایران در پاسخ به حملات اسرائیل در کنار واقعیاتی نظیر پراکندگی تأسیسات هسته‌ای ایران در سراسر خاک ایران و عدم توانایی نیروی هوایی

اسرائیل در نابودی یکباره این تأسیسات، حسابگری و تدبیر را وارد معادلات خود نمودند. از این زمان به بعد بود که گزینه‌ی «وارد نمودن فشارهای بین‌المللی از طریق اعمال تحریم‌های فلج‌کننده» به اولویت اصلی سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران تبدیل شد و اگرچه گزینه‌ی نظامی همچنان روی میز اسرائیلی‌ها باقی ماند ولی پرواضح است که سیاستمداران اسرائیل به این گزینه تنها به عنوان یک «چماق» مکمل تحریم‌های اقتصادی در کنار «هویج» مذاکره و مشوق‌های اقتصادی غرب به ایران می‌نگرند تا به عنوان یک اولویت قابل اتکا. آریل شارون، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، در مصاحبه با شبکه‌ی خبری CNN گفت «اسرائیل برای نابود کردن توانایی هسته‌ای ایران، دست به حمله‌ی یک‌جانبه نخواهد زد. اسرائیل خواستار اقدام جامعه‌ی بین‌المللی در این زمینه است؛ زیرا خود نیازی به انجام اقدامی در زمینه‌ی تسلیحات هسته‌ای ایران نمی‌بیند و من اقدام یک‌جانبه را راه چاره نمی‌دانم» (<http://www.cnn.com>, 13 April 2005).

در دوران نخست‌وزیری «ایهود اولمرت» و پس از آن «تزیپی لیونی» نیز شکست اسرائیل در دو جنگ منطقه‌ای علیه حزب‌اله لبنان و حماس فلسطین رقم خورد که این موضوع نیز اسرائیلی‌ها را به این نتیجه رساند که معادلات امنیتی- نظامی منطقه به شدت تغییر یافته و رژیم صهیونیستی، دیگر اسرائیل سال‌های ۱۹۶۷، ۱۹۷۳ و ۱۹۸۲ نیست که سه جنگ مختلف را با پیروزی مطلق بر اعراب به پایان رساند. همین موضوع موجب شد تا اسرائیل یک بازنگری اساسی در محاسبه‌ی میزان قدرت خود و ایران داشته باشد و محاسبات استراتژیک در حمله به ایران را باز تعریف نماید.

در دوره‌ی سوم که از سال ۱۳۸۲ آغاز شده و تاکنون ادامه دارد، چهار نخست‌وزیر در اسرائیل قدرت را در دست گرفته‌اند که عبارتند از: «آریل شارون» از حزب لیکود (و بعدها کادیم)، «ایهود اولمرت» و «تزیپی لیونی» از حزب کادیم و «بنیامین نتانیاهو» از حزب لیکود. این چهار تن نیز سیاست خارجی یکسانی را در قبال ایران در پیش گرفتند. این

سیاست عبارت بود از "ایران یک «تهدید استراتژیک» برای «موجودیت و بقا»ی اسرائیل است و برای مقابله با این تهدید ابتدا بر گزینه‌ی حمله‌ی نظامی تأکید شد و پس از روشن شدن ابعاد هزینه‌های سنگین حمله به ایران، سیاست ایجاد اجماع بین‌المللی علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران در دستور کار قرار گرفت تا اسرائیل با اتکاء به آن بتواند ایران را متوقف نماید و در این راه از قدرت لابی پرنفوذ خود در آمریکا کمال استفاده را برد. سیاستی که پس از پیروزی محمود احمدی‌نژاد در انتخابات ریاست جمهوری ایران در ۲۴ ژوئن ۲۰۰۵ و همچنین جنگ ۳۳ روزه‌ی اسرائیل و حزب‌اله لبنان با شدت بیشتری پیگیری شد و تاکنون صدور چهار قطعنامه ۱۸۰۳، ۱۷۴۷، ۱۷۳۷، و ۱۹۲۹ از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد، علیه فعالیت‌های هسته‌ای ایران را در پی داشته است."

موضوعات غیرمستقیم میان ایران و اسرائیل:

مروری کوتاه در اسناد مواضع رسمی جمهوری اسلامی، بیانات امام خمینی(ره) و رهبر انقلاب اسلامی و سخنرانی‌های رؤسای جمهور و وزرای امور خارجه ایران، مؤید این مطلب است که جمهوری اسلامی دو دسته از موضوعات مرتبط با «فلسطین» و «جهان عرب» را وارد اولویت‌های سیاست خارجی خود نموده است. موضوعات مرتبط با «فلسطین» نظیر تشکیل کشور مستقل فلسطین، بازگشت آوارگان فلسطینی، اخراج و مصادره‌ی زمین فلسطینیان و سیاست شهرک‌سازی اسرائیل به‌همراه هویت اسلامی بیت‌المقدس و موضوعات مرتبط با جهان عرب نظیر بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ از این دسته‌اند. سیاست جمهوری اسلامی در زمینه‌ی تشکیل کشور مستقل فلسطینی بر این اساس بوده که پس از بازگشت کلیه‌ی آوارگان فلسطینی به سرزمین آباء و اجدادی خود، رفتارندومی با حضور کلیه‌ی ساکنین فلسطین اعم از مسلمان، مسیحی و یهودی برگزار شود و هر تصمیمی که به تصویب اکثریت رسید مورد احترام همگان قرار گیرد. جمهوری اسلامی همواره بر حق بازگشت آوارگان فلسطینی تأکید

نموده و بر این اعتقاد بوده است که هر قرارداد و موافقتنامه‌ای که متضمن حق بازگشت آوارگان فلسطینی نباشد، «غیرعادلانه» و «غیرقابل پذیرش» است. به عنوان مثال در تاریخ ۲ ژانویه ۲۰۰۱، دیداری در کاخ سفید میان یاسر عرفات، رئیس تشکیلات خودگردان و ایهود باراک، نخست‌وزیر اسرائیل، برگزار گردید که کلیتتون در اقناع دو طرف، جهت پذیرش طرح آمریکا با شکست مواجه شد. براساس طرح آمریکا، فلسطینی‌ها در برابر صرف نظر کردن از حق بازگشت آوارگان و قدس و بخش‌های وسیعی از کرانه‌ی باختری می‌توانستند بر مسجداً لاقصی حاکمیت ناقص داشته باشند. جمهوری اسلامی با طرح‌هایی از این دست به شدت مخالف است.

لازم به ذکر است که «در قانون بازگشت [مصوب ۱۹۵۰] به یهود حق مهاجرت داده شده است و این یکی از معدودترین قوانین اسرائیل است که در آن به برتری حقوقی یهود بر غیریهود تصریح می‌شود [و] در قانون تابعیت [مصوب ۱۹۵۲] گفته شده است عرب‌ها نمی‌توانند از طریق بازگشت، تابعیت اسرائیل را به دست آورند (Kretzmer, 1990:36).

در زمینه‌ی سیاست شهرک سازی رژیم صهیونیستی، جمهوری اسلامی این اقدام رژیم صهیونیستی را اقدامی ناعادلانه و مصداق کامل نژادپرستی می‌داند. «ایلی ریخیس»، از محققان دانشگاه تل‌آویو و تحلیل‌گر سرشناس امور فلسطینیان در اسرائیل، در مقاله‌ای که در روزنامه «جروزالم [اورشلیم] پست» مورخ چهار اوت ۱۹۹۳ (۱۳ مرداد ۱۳۷۲) منتشر نمود، اشاره‌ی ظریفی به موضوع مصادره‌ی زمین، اخراج فلسطینیان و سیاست شهرک‌سازی رژیم صهیونیستی دارد و می‌نویسد:

«عرب‌های اسرائیل از این‌که می‌بینند دولت نمی‌خواهد یا نمی‌تواند شکاف اجتماعی و اقتصادی بین آنان و یهودیان را پر کند سرخورده شده‌اند» او در ادامه نظرش را بیان می‌کند و بر دو رویداد پرمعنا که در گذشته‌ی نزدیک اتفاق افتاده و پیامدهای منفی‌اش هرگز از خاطر فلسطینیان محو نشده است، تأکید می‌کند. این دو رویداد عبارتند از مصادره‌ی زمین‌ها و

اخراج مردم. در خصوص رویداد نخست، ریخیس به آثار نامطلوب مصادره‌ی وسیع زمین‌ها بر روحیه‌ی اقلیت فلسطینی اشاره و تأکید می‌کند که فلسطینیان همه ساله به منظور زنده نگه داشتن یاد و خاطره کسانی که در سال ۱۹۷۶ در محکومیت مصادره‌ی زمین‌ها دست به تظاهرات اعتراض‌آمیز زدند و به دست پلیس اسرائیل به قتل رسیدند، «روز زمین» را گرامی می‌دارند. رویداد دوم، حمله‌ی سال ۱۹۹۳ ارتش اسرائیل به جنوب لبنان است که به مهاجرت دسته‌جمعی فلسطینیان و لبنانی‌های این منطقه، مطابق با اهداف اسحاق رابین، نخست‌وزیر وقت اسرائیل، انجامید و حادثه‌ی آواره شدن فلسطینیان در سال ۱۹۴۸ توسط نیروهای اسرائیلی را زنده کرد. ریخیس رویداد دوم را این‌گونه توصیف می‌کند «رویداد دوم که هرگز از یاد و خاطره عرب‌های اسرائیل محو نشده و هنوز نیز در ضمیر و وجدان آنان زنده است، بیرون کردن مردم از خانه و کاشانه‌ی خویش می‌باشد. مشاهده‌ی مکرر فرار گروهی لبنانی‌ها و آوارگان فلسطینی در پی حملات هوایی اخیر اسرائیل به جنوب لبنان، خاطره راندن فلسطینیان را در سال ۱۹۴۸ برای آنان زنده کرد» (زریق، ۱۳۷۹: ۱۸ - ۱۷).

جمهوری اسلامی همچنین ضمن تأکید بر تعلق تاریخی شهر قدس به مسلمانان، به عنوان اولین قبله‌ی مسلمانان سیاست‌های رژیم صهیونیستی در تغییر بافت هویتی این شهر را مورد انتقاد قرار می‌دهد و لزوم پذیرش قطعنامه‌ی ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد مبنی بر تعیین شهر قدس به عنوان پایتخت دولت مستقل فلسطینی را مورد تأکید قرار می‌دهد. در ۲۸ ژوئن ۱۹۶۷، یعنی تنها ۱۸ روز پس از اشغال قدس، دولت اسرائیل به رهبری حزب معراخ، اولین سنگ‌بنای سلطه بر شهر قدس و منطقه‌ی قدس را به منظور یهودی کردن این منطقه بر زمین نهاد (دراسات الفلستینه، ۱۳۸۴: ۲۵۸).

براساس قانون پایه‌ای مصوب سال ۱۹۸۰، شهر قدس پایتخت اسرائیل می‌باشد. هدف از تصویب این قانون تحکیم جایگاه قدس به عنوان پایتخت اسرائیل و یگانه کردن کل آن است. (شوقانی و رمضان، ۱۳۸۳: ۱۳۱)

در رابطه با موضوعات جهان عرب، ایران تأکید خاصی بر بازگشت اسرائیل به مرزهای ۱۹۶۷ (قبل از جنگ شش‌روزه) دارد.

”ساعت ۸/۴۵ دقیقه صبح روز پنجم ژوئن ۱۹۶۷ (۱۵ خرداد ۱۳۴۶)، ۳۴۶ هواپیمای اسرائیلی به صورت همزمان از فرودگاه‌های اسرائیل به هوا برخاستند و در سکوت کامل رادیویی از فراز دریای مدیترانه و از سمت شمال وارد آسمان مصر شدند. طی این حمله ۳۰۰ هواپیمای مصری به همراه ۱۹ پایگاه ضد‌هوایی و ده‌ها فرودگاه نیروی هوایی مصر به طور کامل نابود شدند. پس از انهدام کامل نیروی هوایی مصر، خلبانان اسرائیلی فرودگاه‌های سوریه و اردن را بمباران نمودند. در طی این حمله ۳۴۰ (به روایتی دیگر ۳۸۵) هواپیمای کشورهای عربی مصر، اردن و سوریه از بین رفت و اسرائیل تنها ۱۶ (به روایتی دیگر ۱۹) هواپیمای خود را از دست داد” (رضایی، ۱۳۸۷: ۹).

در جریان جنگ شش‌روزه‌ی کرانه باختری^۱ رود اردن، بخش‌هایی از نوار غزه^۲، بلندی‌های جولان و صحرای سینا به اشغال اسرائیل درآمد. به موجب قطعنامه‌های ۳۳۸، ۲۴۲، ۴۲۵ و ۴۲۶ شورای امنیت و قطعنامه ۱۹۴ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، اسرائیل می‌باید از سرزمین‌های اشغالی عقب‌نشینی کند. اگرچه براساس پیمان صلح میان اسرائیل و مصر در مارس ۱۹۷۹، اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی مصر عقب‌نشینی کرد ولی باقی این مناطق هنوز در اشغال اسرائیل قرار دارد. وضعیت باقی سرزمین‌های اشغالی به صورت زیر می‌باشد:

کرانه باختری: در اولین روزهای اشغال کرانه باختری رود اردن (۷ ژوئن ۱۹۶۷)، مقامات اسرائیل به موجب بیانیه‌ی شماره ۱ با عنوان «در مورد به‌دست گرفتن قدرت از سوی ارتش دفاعی اسرائیل» در این منطقه حکومت نظامی برقرار نمودند. در بیانیه‌ی شماره ۲ که «در مورد سیستم‌های حاکمیت و قضا» صادر گردید، فرماندهی نیروهای اسرائیلی عنوان

1. West Bank

2. Gaza Strait

می‌دارد که «کلیه‌ی اختیارات حکومتی، قانونگذاری، انتصابات و اداره‌ی امور مربوط به منطقه [کرانه باختری] یا ساکنان آن از هم‌اکنون منحصراً به من واگذار می‌شود و از طرف من یا کسانی که من آن‌ها را منصوب کنم یا به نیابت از من اقدام کنند، اعمال خواهد شد» (دراسات الفلستینیه، ۱۳۸۴: ۲۴۸).

تا به امروز نیز کنترل بخش‌های وسیعی از کرانه باختری در اختیار اسرائیل قرار دارد. اگرچه به موجب موافقتنامه اسلو، یک خودمختاری محدود اداری به تشکیلات خودگردان اعطاء گردید و به موجب موافقتنامه‌ی «وای‌ریور»، که در فاصله‌ی روزهای ۱۵ تا ۲۳ اکتبر ۱۹۹۸ و با حضور کلیتون و آلبرایت در وای‌ریور ایالت مریلند آمریکا به امضای اسرائیل و تشکیلات خودگردان فلسطین رسید، می‌باید سرزمین‌های اشغالی بیشتری از کرانه باختری (۱۳ درصد) در اختیار تشکیلات خودگردان قرار می‌گرفت ولی تا تاریخ ۲۱ مارس ۲۰۰۰، اسرائیل تنها از ۶/۱ درصد کرانه باختری که در موافقتنامه‌ی وای‌ریور (۱۳ درصد) متعهد شده بود، عقب‌نشینی کرد و با این احتساب تنها ۴۰ درصد از کرانه باختری در اختیار تشکیلات خودگردان فلسطینی قرار دارد که پس از این تاریخ نیز اسرائیل از سایر قسمت‌های اشغالی کرانه باختری خارج نگردیده است.

نوار غزه: در مورد نوار غزه هم باید گفت که اسرائیل پس از اشغال این منطقه در سال ۱۹۶۷، شهرک‌سازی در این منطقه را در سال ۱۹۷۰ آغاز نمود. در آن سال منطقه‌ی نظامی «ایرز» در مرز شمالی نوار غزه به یک منطقه‌ی صنعتی تبدیل و شهرک کفاردروم در اراضی روستای دیرالبلح تأسیس شد.

براساس آماری که جنبش «اکنون صلح» در ماه دسامبر ۱۹۹۹ منتشر نمود، تعداد ساکنان شهرک‌های نوار غزه کمی بیش از ۵۰۰۰ نفر می‌باشد (<http://www.fmep.org/database/gaza.html>) برخی از منابع، به ویژه منابع عربی معتقدند که وسعت زمین‌هایی که در نوار غزه تصرف شده است، به ۱۵۳/۴۵۰ دونم یعنی تقریباً ۴۳ درصد کل مساحت نوار غزه می‌رسد (دراسات الفلستینیه، ۱۳۸۴: ۲۷۱).

لازم به ذکر است که براساس موافقتنامه‌ی «وای ریور»، گذرگاه امنی بین کرانه باختری و نوار غزه ایجاد شد که همین گذرگاه نیز در مارس ۲۰۰۱ براساس «طرح صد روزه» و به منظور مهار انتفاضه‌ی دوم مردم فلسطین که در ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ (۷ مهر ۱۳۷۹) و در پی بازدید آریل شارون از مسجدالاقصی آغاز شده بود، مسدود گردید. براساس موافقتنامه «وای ریور»، فرودگاه بین‌المللی غزه نیز تحت کنترل فلسطینی‌ها قرار گرفت. همچنین موافقت گردید که عملیات ساخت بندرگاه غزه آغاز شود.

بلندی‌های جولان: براساس آمار، وسعت سرزمین‌های اشغالی اسرائیل در بلندی‌های جولان بالغ بر ۱۲۵۰ کیلومتر است. قبل از جنگ ۱۹۶۷، تعداد ۱۵۰ هزار نفر سوری در ۱۵۰ روستا و شهرک زندگی می‌کردند که پس از جنگ تعداد آن‌ها به ۸۰۰۰ نفر رسید که این تعداد نیز در ۵ روستا زندگی می‌کنند (Harris, 1980:59-68).

هم‌اکنون در جولان ۳۲ شهرک یهودی‌نشین وجود دارد که حدود ۱۸ هزار نفر در آن زندگی می‌کنند. (<http://www2.golan.org.il>).

دیدگاه‌های احزاب اسرائیلی در موضوعات فوق‌الذکر

احزاب اسرائیلی در قبال موضوعات مرتبط با «فلسطین» نظیر تشکیل کشور مستقل فلسطین، بازگشت آوارگان فلسطینی، اخراج و مصادره‌ی زمین فلسطینیان و سیاست شهرک‌سازی اسرائیل به همراه هویت اسلامی بیت‌المقدس و موضوعات مرتبط با جهان عرب نظیر بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ دیدگاه‌های متفاوت و بعضاً متضاد دارند. به عنوان مثال در رابطه با مذاکرات صلح با فلسطینی‌ها و اعراب، اگرچه در زمانی که دولت در اختیار دو حزب «لیکود» یا «کار» قرار داشته، موافقتنامه‌هایی با فلسطینی‌ها و اعراب منعقد گردیده ولی پرواضح است که روند مذاکرات یا انجام تعهدات در زمان دولت‌های متعلق به حزب «کار» با رویه‌ای بهتر به پیش رفته و حزب «کار» در مقایسه با حزب «لیکود» بسیار منعطف‌تر عمل نموده است.

مثلاً موافقتنامه‌های اسلو، وای پلان‌تیشن یا شرم‌الشیخ، وادی عرب^۲، سند «اهداف و مبانی ترتیبات امنیتی»^۳ در زمان حاکمیت حزب «کار» و پیمان کمپ دیوید و موافقتنامه‌ی وای ریور در زمان قدرت داشتن حزب «لیکود» به امضا رسید. این در حالی است که اگرچه براساس موافقتنامه‌ی وای ریور که در زمان «بنیامین نتانیا هو»^۴ ی لیکودی به امضاء رسید، اسرائیل می‌باید از ۱۳ درصد سرزمین‌های اشغالی در نوار غزه عقب‌نشینی نماید، گذرگاه امنی بین کرانه باختری و نوار غزه ایجاد نماید و ۷۵۰ زندانی فلسطینی در بند رژیم صهیونیستی را آزاد نماید ولی دولت نتانیا هو تا زمان سقوط، تنها از ۲ درصد سرزمین‌های اشغالی در کرانه باختری رود اردن خارج شد، تنها ۲۵۰ زندانی فلسطینی را آزاد نمود و گذرگاه امن بین کرانه باختری و نوار غزه، که اسرائیل تأسیس آن را متعهد شده بود، نیز در زمان نخست‌وزیری آریل شارون از حزب «لیکود» مسدود گردید. روابط میان اسرائیل و مصر پس از به قدرت رسیدن نتانیا هو، شاهد تنش‌های شدیدی گردید و به سطوح غیرمتعارف رسید. حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر، در پاسخ به سؤال روزنامه صهیونیستی «معاریو» اظهار داشت: «هیچ شکی وجود ندارد که در زمان رایین و پرز، وقتی ما در کار صلح پیشرفت حاصل کردیم، تجار مصری شروع به کار با اسرائیلی‌ها کردند... ولی از روزی که دولت نتانیا هو بر سر کار آمد، (دنیا زیر و رو شد) و بازرگانان می‌ترسند به شما رو بیاورند» (النهار، ۱۰/۳/۱۹۹۸).

مذاکرات صلح میان اسرائیل و سوریه پس از به قدرت رسیدن آریل شارون راکد ماند چرا که او پیشتر اینگونه مواضع خود را اعلام نموده بود: «عقب‌نشینی از جولان، همراه با (سبدی از ترتیبات امنیتی)، موجب استقرار صلح و امنیت نخواهد شد. بنابراین باید این مسیر احمقانه را در اولین فرصت ممکن متوقف کنیم» (شارون، ۲۰۰۰: ۶۹).

۱. در ۴ سپتامبر ۱۹۹۹ بین فلسطینی‌ها و اسرائیل در شرم‌الشیخ به امضا رسید.

۲. پیمان صلح میان اسرائیل و اردن که در ۲۶ اکتبر ۱۹۹۴ به امضای ملک حسین و اسحاق رایین رسید.

۳. این سند در تاریخ ۲می ۱۹۹۵ به تأیید سوریه و اسرائیل رسید تا به عنوان یک چارچوب کلی برای مذاکرات کارشناسان امنیتی دو طرف مورد استفاده قرار گیرد.

روابط میان اردن و اسرائیل نیز در دوران نتانیاھو با رکود مواجه گردید. سفیر اردن در اسرائیل، دلیل تیرگی روابط با اسرائیل را خارج شدن دولت نتانیاھو از خط اصلی روند صلح دانست (السفیر، ۱۹۹۶/۱۱/۴).

در رابطه با آغاز جنگ‌های اسرائیل نیز باید گفت که جنگ‌های ۱۹۵۶، ۱۹۴۸، ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ در زمان حزب مبای و پس از آن حزب کار (در چارچوب معراخ) متعلق به اردوگاه چپ آغاز گردید ولی حزب لیکود متعلق به اردوگاه راست، جنگ‌های ۱۹۸۲، ۲۰۰۶ و ۲۰۰۷ را آغاز نموده است. حمله‌ی هوایی به نیروگاه هسته‌ای اوسیراک در عراق طی عملیات «اُپرا» در هفت ژوئن ۱۹۸۱ (۱۷ خرداد ۱۳۶۰) در زمان «مناخیم بگین» از حزب «لیکود» و حمله‌ی هوایی به مقر سازمان آزادیبخش فلسطین در تونس طی عملیات «پای چوبین» در یک اکتبر ۱۹۸۵ میلادی (۹ مهر ۱۳۶۴) در زمان «شیمون پرز» از حزب «کار» انجام گرفت. خروج اسرائیل از جنوب لبنان نیز در زمان «ایهود باراک» از حزب «کارگر» اتفاق افتاد.

در رابطه با سیاست شهرک‌سازی رژیم صهیونیستی ذکر این نکته ضروری به نظر می‌رسد که «این شبکه از شهرک‌ها در طول بیش از ۳۰ سال در نقاط مختلف اراضی اشغالی ایجاد شد و در این مدت، شهرک‌سازی و اسکان اسرائیلی‌ها شاهد تحولاتی در روش‌ها و تغییراتی در تمرکز جغرافیایی بوده است که علت اساسی آن به تفاوت [دیدگاه] حزب یا ائتلاف احزاب حاکم برمی‌گردد و در نتیجه تاکتیک شهرک‌سازی با اختلاف دیدگاه سیاسی - امنیتی آن حزب نسبت به اراضی اشغالی و آینده‌ی این سرزمین‌ها متفاوت بوده است. با این وجود نقشه‌ی کنونی استقرار شهرک‌ها نتیجه‌ی تأثیر متقابل و همگرایی بین این تفاوت تاکتیکی و «اجماع ملی» استراتژیکی است که احزاب مختلف به دور آن حلقه زده‌اند» (دراسات الفلستینیه، ۱۳۸۴: ۲۸۰-۲۷۹).

لازم به ذکر است که احزاب اسرائیلی در موضوعاتی دیگر نظیر یهودی‌سازی قدس و الحاق آن به اسرائیل نیز دارای «اجماع» هستند ولی تاکتیک آنان جهت حصول اهداف با یکدیگر متفاوت می‌باشد.

نتیجه:

اگرچه روابط میان ایران و اسرائیل پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، روابطی استراتژیک بود ولی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اسرائیل برای ایران به یک «دشمن استراتژیک» تبدیل شد. در مقابل سیاست خارجی اسرائیل در قبال ایران در سه دوره، از زمان پیروزی انقلاب اسلامی تا کنفرانس صلح خاورمیانه در مادرید در ۳۰ اکتبر ۱۹۹۱، از کنفرانس صلح مادرید تا مفتوح شدن پرونده‌ی هسته‌ای ایران در IAEA و از مفتوح شدن پرونده‌ی ایران در آژانس تا زمان حاضر قابل بررسی است که در دوره‌ی اول اسرائیل تلاش‌هایی را جهت نزدیکی به تهران در قالب فروش بخشی از تجهیزات نظامی مورد نیاز به ایران انجام داد. در دوره‌ی دوم ایران برای اسرائیل به یک «تهدید امنیتی» تبدیل شد و گزینه‌هایی نظیر تحریم اقتصادی و افزودن بر حجم تبلیغات سیاسی علیه ایران، جهت تغییر رفتار ایران در مخالفت با اسرائیل و روند صلح اعراب و اسرائیل به‌کار گرفته شد. در دوره‌ی سوم، ایران برای اسرائیل به یک «دشمن استراتژیک» تبدیل شد. در این دوره که با رویدادهایی نظیر حذف دو دشمن دیرین ایران، یعنی طالبان و صدام حسین توسط ایالات متحده و وارد شدن عنصر شیعی در ساخت قدرت منطقه همزمان گردید، اسرائیلی‌ها را به این نتیجه رساند که توازن قوا در منطقه به زیان آنان بر هم خورده است و تنها راه بالانس مجدد قوا در منطقه توقف برنامه‌ی هسته‌ای صلح‌آمیز ایران است، بنابراین گزینه‌های «حمله‌ی نظامی» و پس از آن «تحریم‌های فلج‌کننده‌ی اعمال شده از سوی جامعه‌ی بین‌المللی و بالأخص آمریکا و اروپا» در دستورکار اسرائیل قرار گرفت.

با مروری بر این سه دوره‌ی زمانی این نتیجه حاصل شد که حزب یا ائتلاف احزاب حاکم بر کابینه‌ی اسرائیل در این سه دوره یک سیاست واحد را در قبال ایران در پیش گرفتند و در این میان هیچ تفاوتی میان سیاست‌های دولت دست‌راستی «لیکود» با دولت دست‌چپی «کار» نبود.

همچنین با مروری بر مواضع رسمی دولتمردان و رهبران جمهوری اسلامی این نتیجه حاصل شد که جمهوری اسلامی دو دسته از موضوعات مرتبط با «فلسطین» و «جهان عرب» را وارد اولویت‌های سیاست خارجی خود نموده است که موضوعات مرتبط با «فلسطین» نظیر تشکیل کشور مستقل فلسطین، بازگشت آوارگان فلسطینی، اخراج و مصادره‌ی زمین فلسطینیان و سیاست شهرک‌سازی اسرائیل به همراه هویت اسلامی بیت‌المقدس و موضوعات مرتبط با جهان عرب نظیر بازگشت به مرزهای ۱۹۶۷ از این دسته‌اند که ضمن بررسی دیدگاه‌های دولت‌های راست و چپ اسرائیل این نتیجه حاصل شد که اصولاً در دولت‌هایی که نخست‌وزیر به احزاب دست راستی تعلق داشته در قبال موضوعات مورد اشاره سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای را در پیش گرفتند و دولت‌هایی که نخست‌وزیر آنان به احزاب دست چپی تعلق داشته، سیاست‌های منعطفانه‌تری در قبال موضوعات فوق‌الذکر اتخاذ نموده‌اند. به عبارتی دیگر اگرچه در برخی از موضوعات نظیر ادامه‌ی سیاست شهرک‌سازی، یهودی نمودن قدس و غیره، احزاب اسرائیل دارای یک «اجماع ملی» می‌باشند ولی تاکتیک‌های حصول این اهداف در نزد احزاب اسرائیلی با یکدیگر متفاوت می‌باشد.

منابع:

۱. ازغندی، علیرضا. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نشر قومس، تهران، ۱۳۸۱.
۲. بن مناشه، آری. پول خون، ترجمه مسعود انصاری، انتشارات شریدان اسکوایر، نیویورک، ۱۹۹۳.
۳. حاجی یوسفی، امیر محمد. ایران و رژیم صهیونیستی از همکاری تا منازعه، انتشارات دانشگاه امام صادق(ع)، تهران، ۱۳۸۲.
۴. خلیفه، احمد. رژیم صهیونیستی: احزاب سیاسی، ترجمه‌ی عبدالکریم جادری، دانشکده

- فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۰.
۵. خلیفه، احمد. **نظام حزبی و احزاب سیاسی در اسرائیل**، ترجمه‌ی سیدحسین موسوی، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران، ۱۳۸۴.
۶. رضایی، نیما. **حمله اسرائیل به تأسیسات هسته‌ای ایران؛ تخیل یا واقعیت**، انتشارات هورمزد، تهران، ۱۳۸۷.
۷. زریق، ایلیا. **وضعیت فلسطینیان در سرزمین‌های اشغالی**، ترجمه‌ی عبدالکریم جادری، دانشکده فرماندهی و ستاد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۹.
۸. روزنامه الشرق الاوسط، (December 2005 10) (۱۹ آذر ۸۴) (Accessed May 17, 2010).
۹. روزنامه «السفیر»، ۱۹۹۶/۱۱/۴ (۱۴ آبان ۱۳۷۵).
۱۰. روزنامه «النهار»، ۱۹۹۱/۱۰/۳۱ (۱۰ آبان ۱۳۷۰).
۱۱. روزنامه «النهار»، ۱۹۹۸/۳/۱۰ (۱۹ اسفند ۱۳۷۶).
۱۲. شارون، آریل. «مسیر احمقانه‌ای که افسران طی می‌کنند»، **مجله مطالعات فلسطین**، شماره ۴۱، زمستان ۲۰۰۰.
۱۳. شوفانی، الیاس و ابورمضان موسی. **نظام حکومتی و قانونی اسرائیل**، ترجمه‌ی سید حسین موسوی، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، تهران، ۱۳۸۳.
۱۴. صفاتاج، مجید. **سناریوی جنگ نفت**، انتشارات سفیر اردهاال، تهران، ۱۳۸۶.
۱۵. طلوعی، محمود. **آفت جهانی**، انتشارات هفته، تهران، ۱۳۶۶.
۱۶. عبداللهی، اسماعیل و مهدی زیبایی. **برآورد استراتژیک اسرائیل**، جلد اول، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۷. عبدالله خانی، علی. **کتاب آمریکا ویژه روابط آمریکا- اسرائیل**، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۲.

۱۸. گلپور چمرکوهی، رضا. *شنود اشباح*، انتشارات کلیدر، تهران، ۱۳۸۱.
۱۹. موسسه دراسات الفلستینیه. *ساختار دولت صهیونیستی اسرائیل*، جلد اول، ترجمه علی جنتی، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۴.
۲۰. مومنی، میرقاسم. *کتاب خاورمیانه ۳*، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۴.
21. Geoffer, Wigoder, Ed. *New Encyclopedia of Zionism and Israel (EZI)* (Rutherford, N.J, Fairleigh Dickinson University Press, 1994), p.1415.
22. William W, Harris. *Taking Roots, Israel Settlement in the West Bank, the Golan and Gaza-Sina, 1967-1980*. (New York: Research Studies Press, 1980)
23. David, Kretzmer. *The Legal Status of the Arabs in Israel* (Boulder, Colorado, West view Press, 1990).
24. Israel, Shahak. *Open Secrets, Israeli Nuclear and Foreign Policies* (London: Pluto Press, 1997).
25. Sergio, Della. "World Jewish Population 2001", *American Jewish Year Book*, Vol.101, (New York: The American Jewish Committee, 2001), Table 5.
26. Hirsh, Goodman. *Jerusalem Post*, November 1986, quoted in Henry Paolucci, *Iran, Israel, and the United States* (New York: Griffon House, 1991).
27. G.Mahler, *Israel after Begin*, (State University of New York: 1990).
28. *The Tower Commission Report* (Feb 1987), (Washington, Random House Inc, 1987).
29. [http://www. WorldTeribune.com](http://www.WorldTeribune.com).
30. <http://www.cnn.com>.

31. <http://www.fmep.org/database/gaza.html>

32. <http://www2.golan.org.il>.